

هنر، معرفت و انسان بی‌نهایت

عباس باقی‌نژاد

مریی دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد ارومیه

چکیده

انسان و موجودیت او همواره موضوع ناشناخته علوم گوناگون بوده و هست. دانش‌های بشری با وجود پیشرفت‌های زیادی که به دست آورده‌اند، از درک کافی و کامل ابعاد وجود انسان بازمانده‌اند. در کنار فلسفه و علوم گوناگونی که در ماهیت و وجود انسان به جست و جو پرداخته‌اند، هنر و ادبیات را نیز می‌توان به عنوان یکی از راه‌های انسان‌شناسی نام برد. آثار هنری، مجال مناسب برای شناسایی انسان و زوایای ناشناخته وجود او فراهم آورده‌اند. افکار و عواطف و ابعاد پنهان وجود انسان، بیش از هر دانشی، در دسترس آثار هنری بوده است. شعر یکی از گونه‌های هنری است که در طول تاریخ از آمال، اندیشه‌ها و عواطف ناگفته و ناموده انسانی سخن گفته و مخاطبان خویش را در درکی ژرف و همه‌جانبه از خویش و به طور کلی انسان، یاری داده است.

کلیدواژه‌ها: انسان، علم، فلسفه، هنر، شعر و شاعر.

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۲/۱۸

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۶/۶/۲۰

Email: a.combachinechat.iaurmia.ir

مقدمه

«انسان جدیدترین و پیشرفته‌ترین محصول یک بیلیون و نیم سال تکامل ارگانیکی و انعطاف‌پذیرترین همه موجودات» (ادیبی ۱۳۵۶ : ۱۱) است که همواره موضوع ناشناخته علوم گوناگون بوده و هست. با وجود مطالعات همه‌جانبه‌ای که برای شناسایی آدمی انجام شده است، پرسش‌های بسیاری درباره‌ی وی بی‌پاسخ مانده و هنوز ابعاد زیادی از موجودیت او، در دسترس فهم دانش‌های انسانی نیست. تاکنون اسرار بسیاری درباره‌ی انسان ناگفته مانده و ابعاد زیادی از روح و شخصیت و موجودیت آدمی نامکشوف و نهفته است. انسان به عنوان «مجموعه‌ای پیچیده و غیر قابل تفکیک» (همان : ۳)، هیچ‌گاه به تمامی در دایره‌ی دریافت و یافته‌های گوناگون علمی و نظری بشر جای نگرفته و به روشنی درباره‌ی او سخن گفته نشده است.

علم و فلسفه از دیرباز دو حوزه اصلی جست و جو درباره‌ی انسان و مسائل انسانی بوده‌اند که هر کدام با دستاوردها و توشه‌های خود، به انسان رو کرده و درصدد شناخت او برآمده‌اند. در این میان، کسب «آگاهی نسبت به واقعیت خارجی [یا] صورت ذهنی یک واقعیت عینی و ... کشف یک رابطه، یک اصل، یک صفت یا خصوصیتی در انسان [به عهده علم بوده و] فلسفه درباره‌ی کلیات و مجهولاتی که علم به آن کلیات و مجهولات دسترسی ندارد» (شریعتی ۱۳۵۸ : ۱۹۰)، جست و جو کرده است. هر یک از دو راه علم و فلسفه، به تنهایی و گاه با تعامل یکدیگر، به ارائه تعریف یا تعاریفی کلی از انسان پرداخته و تفسیرهایی را از او ارائه داده‌اند. این دو، در طول تاریخ، رسالت کشف انسان را به عهده گرفته و با پیوند خود، زمینه جست و جوهای افزون‌تر را در واقعیت و ماهیت انسان فراهم آورده‌اند. به تعبیر ویل دورانت «علوم مانند دریچه‌ای هستند که فلسفه از آن به جهان نگاه می‌کند؛ فلسفه به منزله نفس و علم به مثابه حواس» (دورانت ۱۳۸۳ : ۱۰) بوده است. با یاری علم و فلسفه، ابعاد گوناگونی از موجودیت انسان کشف و شناسایی شده است.

عظمت انسان و ابعاد بی‌نهایت وجود او سبب شده تا آنچه علوم گوناگون درباره‌ی وی، با صرف رنج و زمان بسیار یافته و دریافته‌اند، ضمن کافی نبودن، شکل ثابت و پایداری نیز نداشته باشد. انسان هر دوره در همه‌ی جنبه‌های حیات خویش، محصول تحول و احوالی است که پیش از او جریان داشته و تکوین یافته است. بی‌شک، انسانی که اکنون می‌شناسیم، با آنچه در گذشته بوده، از جهات زیادی تفاوت دارد. سیر تاریخ و تحولات تاریخی و دیگر مسائل انسانی، همواره منجر به دگرگونی انسان در حیطه‌ی درون و بیرون گشته و او را به ناگزیر، در مسیر کمال و دگرگونی قرار داده است. تکامل انسان و تغییر حالات و هنجار او که در گذر از مراحل گوناگون تاریخی و اجتماعی میسر شده، شناخت انسان و گفت و گو درباره‌ی او را، حالتی متغیر و روندی رو به کمال بخشیده، تا جایی که اظهار نظری قطعی و دائمی درباره‌ی او همواره غیرممکن بوده است. علوم گوناگون در برابر عظمت و پیچیدگی انسان، ناگزیر از بیان نتایج و نظراتی متعدد، متفاوت و گاه متناقض بوده‌اند. تعداد تنوع تفسیرهایی که از دیدگاه‌های گوناگون، درباره‌ی انسان و ماهیت او به دست داده شده، ضمن آنکه بیانگر تفاوت نگرش‌ها و تضادهای متفاوت درباره‌ی انسان است، نشان‌دهنده‌ی پیچیدگی و عظمت او نیز است.

هنر تا ژرفا و نهاد انسان راه می‌جوید

عرصه‌ی هنر و ادبیات، مجال دیگری برای گفت و گو درباره‌ی انسان بوده و هست که با شیوه‌ی خود، موجودیت انسان و موقعیت او را از جنبه‌های گوناگون نشان داده است. هر یک از آثار هنری، تفسیری خاص از انسان، زندگی و واقعیات و مسائل آن به شمار می‌آیند و قادرند بر شناخت کلی از انسان و کمال او تأثیر گذارند. گفته شده است: کار هنرمند «منجر به ارائه‌ی تعبیرهایی از جهان می‌شود که نه فقط بر رابطه‌ی او

با هستی و تلقی او از جهان تأثیر می‌گذارد، بلکه بر نگاه کل بشریت و انسان ... تأثیر عمیق و ماندگار می‌گذارد» (محیط ۱۳۶۹ : ۲). تفاوتی اساسی میان رویکرد هنر به انسان و دیگر مقولاتی که به او پرداخته‌اند، وجود دارد. هنر و ادبیات، ظرفیت آن را داشته که به انسان به عنوان مخلوقی بی‌نهایت نگریسته و به جست و جویهای نامحدود و ناهم‌شکلی در ماهیت او بپردازد. کشف‌های تازه و متفاوتی که با تلاش هنرمندان دربارهٔ انسان پدید می‌آید، نتیجهٔ جست و جویهای نامحدود و بی‌مرزی است که در عرصهٔ هنر و ادبیات صورت پذیرفته و می‌پذیرد.

رویکرد هنر به انسان، تناسبی تمام با ماهیت و موجودیت متنوع و بی‌نهایت وی داشته است. هنر، انسان را در دایره و حریمی خاص محدود نمی‌داند، بلکه وی را به صورت جهانی وسیع می‌بیند و او را واجد تمام ظرفیت‌های خلقت می‌شناسد. اریک فروم - روان‌شناس آلمانی تبار - می‌گوید:

هر کس دارای صفات بالقوهٔ تمام نوع بشر است، ولی کوتاهی عمر امکان نمی‌دهد که تمام

این صفات حتی در مناسب‌ترین موقعیت‌ها از قوه به فعل در آید. (فروم ۱۳۶۱ : ۵۷)

این گفته را می‌توان مبنای نگاه هنر و ادبیات به انسان تلقی کرد. اصولاً خلق هر اثر هنری، برخوردی تازه با کلیت مفهوم انسان است و هر مولود هنری قادر است بخشی از موجودیت انسانی و ظرفیت‌های پنهان و آشکار هنرمند و مخاطبان او را ظاهر کند. هنرمند با خلق هر اثر هنری، رجوعی دوباره به خود می‌کند و از این راه، ترسیمی تازه از انسان به دست می‌دهد. پرداختن هنرمند به انسان، دایره‌ای وسیع از مسائل انسانی را در بر می‌گیرد که در آن، ترسیم ابعاد پنهان و زوایای ناشناختهٔ روح و دنیای درون انسان میسر می‌شود. هنر توانسته «آنچه را که عاطفه انسان در درونی‌ترین و نهفته‌ترین زوایای خود دارد، تجربه کند و پیروراند و آنچه را که در ژرفا و امکانات متعدد و جنبه‌های مختلف نهاد انسان وجود دارد، به جنبش آورد و برانگیزد». (هگل ۱۳۶۳ : ۹۱)

ساحت هنر و ادبیات، عرصه‌ای بی‌کرانه برای نمایش جنبه‌های گوناگون زندگی و دنیای درون انسان بوده و هست.

برخلاف علوم گوناگون که همیشه دانسته‌ها و امکانات آنها در ظرفی معین و محدود می‌گنجد و هر مقطع زمانی خاص، میزان مشخصی از دانش و امکان برای پرداختن به امور انسانی دارد، هنر و ادبیات در قید زمان نبوده و در هر دورانی، ابزارهای بی‌نهایتی را به صورت نهفته و آشکار، در اختیار داشته است. آنچه آثار هنری در چند قرن پیش از انسان نشان داده‌اند، نه امروزه و نه در هیچ زمان دیگر قابل رد کردن نیست، اما یافته‌ها و دانسته‌های علوم در طول زمان‌ها همواره معرض ابطال و تزلزل بوده و تازه‌های علمی، رد آنها را امکان‌پذیر ساخته است. بنابراین، درک علوم از انسان، دستخوش تغییر و تزلزل است، اما شناخت هنر از آدمی، به دلایل بسیار، مصون از ابطال و تزلزل می‌ماند. برای اهل علم، دیدن و دریافتن، خارج از چارچوب‌های علمی و تعیین شده، میسر نیست و در حوزه علم، فراتر از محدوده‌های پذیرفته شده، حرکت کردن، مستلزم تحقیقات و تلاش‌ها و توجیحات بسیار است. اما در ساحت هنر و ادبیات، همیشه امکان دگرگونه دیدن و متفاوت اندیشیدن، وجود دارد. هنر، همواره ظرفیت، توانایی و استعداد‌های دست نخورده و نهفته‌ای در خود دارد که بیرون از حوزه زمان و فارغ از تلاش‌های پیشینیان، می‌تواند مورد استفاده هنرمند قرار گیرد. از همین رو، هنر توانسته در نشان دادن ابعاد ناشناخته وجود انسان توفیق یابد و ضمن ترسیم زوایای پنهان روح و دنیای درون انسان، موقعیت وی را در برابر جامعه، طبیعت، زندگی و به طور کلی هستی، با بیان‌های گوناگون تصاویر سازد. از این رهگذر، هنر و ادبیات به کشف زوایایی از شخصیت و دنیای انسان نائل آمده که علوم از دستیابی به آن بازمانده‌اند.

هنر، انسان و زیبایی

انسان‌ها از راه هنر به سوی شناخت خود گام برمی‌دارند و در نهایت به گونه‌ای شناخت از انسان می‌رسند که از دیگر راه‌ها به آن نمی‌توان رسید. تولستوی گفته است:

کار هنر این است: آنچه را که ممکن است در قالب استدلال و تعقل، نامفهوم و دور از دسترس باقی بماند، مفهوم سازد و در دسترس همه مردم قرار دهد. (تولستوی ۱۳۶۴: ۱۱۵)

ظرفیت و کارکرد هنر و ادبیات به گونه‌ای بوده که تمام مظاهر و مسائل انسانی توانسته در دایره آن جای گیرد و ترسیم شود، در این ترسیم‌ها مجال نمایش نمودهای خوشایند و ناخوشایند زندگی عینی و روحی آدمی همواره فراهم بوده است. هر اثر هنری، ماهیتاً، دنیایی است انسانی و «نمونه‌ای بسیار کوچک شده از طبیعت خلاق است و خاصیت تمام‌نشده‌ی آن را نیز دارد» (ولک ۱۳۷۷: ۵۹). این ویژگی انکارنشده‌ی آثار متعالی هنری، توانسته انسان را با خود و در نهایت با هستی و طبیعت، به شیوه‌ای ملموس رو به رو سازد و امکان شناختی تازه را برای او فراهم آورد. شاهکارهای هنری و ادبی و آثاری که از اعتبار هنری، به معنای واقعی آن، برخوردارند، همگی از این ظرفیت و قابلیت بهره‌مند هستند. هنرمند همواره قادر به خلق دنیایی جامع و انسانی با ویژگی‌های گوناگون است. خلاقیت هنر، چنین امکانی را به هنرمند می‌بخشد.

ماهیت و اعتبار هنر را «در توانایی هنرمند به آفرینش جهانی جامع و قائم به ذات» (رید ۱۳۵۲: ۱۴) دانسته‌اند و کار هنرمند را آفرینش هستی و طبیعتی دیگر شناخته‌اند؛ آن را دنیای «جامع اضداد» (همان) و دارای خصوصیات انسانی و مبتنی بر آمال و عواطف انسانی نام برده‌اند. امکان خلق چنین دنیا و طبیعتی جز در حوزه هنر و ادبیات میسر نیست. آثار هنری هر یک، خواسته یا ناخواسته، واجد طبیعتی انسانی شده و به صورت دنیایی انسانی ظاهر می‌شوند و در برابر مخاطبان خود قرار

می‌گیرند؛ به ویژه آثاری که اصالت دارند و از قوت و اعتبار واقعی هنری برخوردارند. به قولی: «هنرمند حقیقی مانند خود طبیعت خلق و ایجاد می‌کند» (شاله ۱۳۵۷ : ۵۰) و «آثار اصیل ... مانند خود طبیعت و زندگی، همیشه جوان و توانا می‌مانند ... و متعلق به انسانیت‌اند». (شوپنهاور ۱۳۷۵ : ۱۱۷)

یکی از نتایج و تأثیرات هنر، رجعت دادن انسان به زیبایی و ایجاد زمینه برای درک آن است. در این مسیر، زمینه توجه انسان به جزئیات و عناصری از هستی، طبیعت و انسان فراهم می‌شود که غیر از ساحت هنر و ادبیات، دستیابی به آن در حوزه‌ای دیگر میسر نیست. کار هنرمند، زیبایی‌آفرینی است، ولی زیبایی تنها آفریده هنرمند نیست و خود، موجودیتی خارجی و بیرون از حریم هنر نیز دارد. هنرمندان با اینکه خود خالق زیبایی‌اند، زیبایی موجود در هستی را نیز نشان می‌دهند و ابعاد و زوایای آن را بر انسان می‌نمایانند. آنان ترتیبی فراهم می‌کنند تا انسان‌ها درکی بی‌واسطه و ملموس از زیبایی بیابند و با آن به لذت برسند. هنر با نشان دادن زیبایی، در آدمی حساسیت‌هایی پدید می‌آورد که به یاری آنها، درک زیبایی و در نهایت راه شناخت آفرینش و انسان هموارتر می‌گردد. زیبایی با ذات هنر یگانگی دارد و امر جدایی‌ناپذیر آن است. انسان، طبیعت و آفرینش در آیین هنر می‌توانند زیبایی خود را با هم به معرض تماشا گذارند. مخاطب هنر در رویارویی با اثر هنری، گونه‌ای یگانگی بین خود و محتوای آن به دست می‌آورد. هنر، انسان را به دامن دنیایی می‌برد که در آن، درک بهتر طبیعت و زیبایی آن برای وی میسر می‌شود.

تفکیک زیبایی هنر و طبیعت و برتری دادن یکی بر دیگری کاری دشوار است، اما برخی، زیبایی هنر را از طبیعت برتر دانسته‌اند. در نظریه‌ای آمده است:

زیبایی هنر از زیبایی طبیعت والاتر است؛ چه، زیبایی هنر، آفریده روح و بازآفریده روح و بازآفرینی زیبایی است. به حکم آنکه روح و پرداخته‌هایش از طبیعت برترند، به همان اعتبار نیز زیبایی هنر از زیبایی طبیعت والاتر است. (هگل ۱۳۶۳ : ۲۹).

درک زیبایی، زمینه درک ظرایف و امور ناپیدایی از عالم و احوال انسان است که مسیر آن با هنر و ادبیات هموارتر می‌شود. هنر توانسته احساس زیبایی و قوت دریافت و تشخیص آن را در انسان‌ها تقویت و احیا کند. نشان دادن و شناساندن زیبایی، کارکرد انکارنشدنی هنر و ادبیات است. هنر، موانع را از برابر چشم و حواس آدمی بر می‌دارد و به او امکانی می‌بخشد تا در هستی، طبیعت و خود دقیق شده و جست و جو کند و به شناخت و معرفت و لذت دست یابد.

آرزوهای انسانی در ساحت هنر

بی‌نهایت بودن و پیچیدگی وجود و زندگی انسان، همواره هنر و ادبیات را به بی‌کرانگی و نیز پیچیدگی رهنمون گشته و عرصه‌های آن را به ساحتی بی‌مرز و محدودیت بدل نموده است. همین است که دنیای ترسیم شده در حوزه هنر و ادبیات، بیشتر اوقات محدودیت‌ها و موانع دنیای واقعی را نادیده انگاشته و برای حضور انسان، ساحتی وسیع‌تر و توانایی‌هایی افزون‌تر از آنچه در خود و در زندگانی خویش دارد، رقم زده است. هنر، دایره تنگ ناتوانی‌های آدمی را می‌شکند و راه تحقق آرزوهای انسانی را که بخشی از موجودیت او هستند، هموار می‌سازد. هیچ مسأله انسانی‌ای نیست که نتواند در حوزه هنر قرار گیرد. چارچوب‌های هنری و موانع قراردادی که در هر دوره، کمابیش بر سر راه هنرمندان بوده، هیچ‌گاه نتوانسته‌اند مانع از نگاه تازه و بی‌سابقه هنرمندان به انسان گردند. همواره آنچه که مربوط به انسان و حیات اوست، در وسعت هنر توانسته به نمایش درآید و بازگو شود.

تنوع محتوا و ماهیت آثار هنری، حکایت از آن دارد که هنرمندان در خلق این آثار، انگیزه‌های متفاوت داشته و در آنها مظاهر گوناگونی از دنیای درون و بیرون انسان را به نمایش گذاشته‌اند. گوناگونی‌ها و تفاوت‌های زیادی که در محتوای آثار هنری وجود دارد، سبب شده منتقدان درباره خاستگاه و انگیزه‌های خلق این آثار و

نیز مظاهری که در این آثار مجال نمود می‌یابند، اظهارنظرهای مختلفی ارائه دهند. گوناگونی و کثرت مفاهیم و موضوعاتی که در ساحت هنر و ادبیات وجود داشته، با گوناگونی و بیکرانگی وجود و دنیای انسانی بی‌ارتباط نیست. پیچیدگی نهادی انسان و گستردگی دنیای او، هر هنرمندی را به راهی برده و به بازگویی حال و نشانی از احوال آدمی واداشته است. همچنین به منتقدان و صاحب‌نظران امکان داده است تا هر یک به فراخور تفکر و دریافت خویش، انگیزه یا انگیزه‌های گوناگونی را برای آثار هنری بیان دارند و خاستگاه‌های متفاوت و گاه متناقضی را برای آنها برشمارند که البته به دلایلی که یاد شد، مردود شمردن هیچ یک از آنها روا نیست.

منتقدی درباره‌ی خاستگاه آثار هنری گفته است: هنرمند «به عنوان راه‌حلی برای تناقضات درونی یا دریچه‌ای برای بیان آرزوهای سرکوفته‌اش، آثار هنری می‌آفریند» (هاورز ۱۳۶۳ : ۱۲۴). بی‌شک یکی از انگیزه‌های آفرینش هنری، پاسخ‌گویی به نیاز و آرزوهایی است که انسان‌ها در متن دشواری زندگانی و تجربه‌ی واقعیات تلخ آن در خود می‌پرورند. هنر در طول تاریخ، توانسته مایه‌ی تسکین آلام انسانی و امکانی برای زدودن احساس ناکامی و یأس از زندگی انسان‌ها باشد. این قابلیت در هنر، باعث توجه مداوم انسان‌ها به آثار هنری بوده و نیز سبب ماندگاری و اعتبار آنها در میان انسان‌ها گشته است. دنیای هنر و ادبیات، همواره به رویارویی با واقعیات ناخوشایند دنیای انسانی برخاسته و از راه خلق دنیایی آرمانی و مطابق امیال آدمی، اسباب تسلی و تسکین انسان‌ها را فراهم نموده است. به قولی: «هنر نارضایی اساسی از زندگی را ... تسکین می‌دهد». (وارگاس یوسا ۱۳۶۷ : ۲۶)

دنیای هر انسانی، مجموعه‌ای است از واقعیات زندگانی او، و آرزوها و عواطف و افکاری که در متن این واقعیات شکل می‌گیرند. هنر و ادبیات در حوزه خود، اندیشه، عواطف و آرزوهای انسانی را با ابعاد و جلوه‌های گوناگونی که می‌توانند داشته باشند، نمایانده و توانایی و ضعف‌های بی‌شمار و متفاوت آدمی را کشف

نموده و نشان داده است. گفته‌اند: هر اثر هنری «نسخه بدل بسیار کوچکی است از ... کل عظیم طبیعت» (ولک ۱۳۷۷ : ۵۹). انسان‌ها با رجوع به آثار هنری، معرفتی درباره‌ی خویش به دست می‌آورند که در مسیر آن، شناسایی عمیق و ظریفِ عواطف و آمال انسانی هموار می‌گردد و امکان کشف دنیای درون و استعدادها و ظرفیت‌های گوناگون روحی و روانی آدمی فراهم می‌شود. آفرینندگان آثار هنری هم زمانی که به خود و ترسیم احوال خویش می‌پردازند و هم هنگامی که از دیگر انسان‌ها سخن می‌گویند، راه به درون مخاطبان خود می‌برند و آنها را به سمت شناختی ژرف و نامحدود از انسان و طبیعت رهنمون می‌شوند. کارکرد عاطفی و روانی هنر و ادبیات، امکان تأثیرگذاری عمیق و ماندگاری را برای آثار هنری به وجود می‌آورد. هر اثر هنری با هر شکل و محتوایی می‌تواند «منتقل‌کننده یک فعالیت روانی [باشد و] مکانیسم فرافکنی مورد استفاده هنرمند را در تماشاگر نیز به کار اندازد» (ستاری ۱۳۶۴ : ۱۰۱) و نیز قادر است در اعتلای فکر و کمال عاطفی مخاطبان خود، مؤثر واقع شود و در نهایت بر نگرش، تفکر و شیوه زندگی انسان‌ها تأثیر گذارد. تأثیر هنری، برای مخاطب، دستاوردهای گوناگونی را به دنبال دارد و متفاوت از دیگر تأثیرات است؛ تأثیر هنری به تربیت، لذت و تسکین مخاطب هنر می‌انجامد. «در سایه تأثیر خداوندان هنر، چشم و گوش و ضمیر و وجدان مردمان پرورش یافته و در عالم بیرونی و درونی هزاران لطایف زیبا تشخیص می‌دهند که پیش از آن، ادراک و مشاهده نکرده بودند» (شاله ۱۳۵۷ : ۱۲). هنرمندان به عنوان نماینده انسان‌ها در محدوده هر اقلیم و باوری خاص، به معرفتی انسان‌های دنیای خود پرداخته و زوایای پنهان روح و درون آنها را ترسیم کرده و «نقش مهمی در چگونگی درک مردم از خویش و رابطه خود با مناسبات واقعی که در آن زندگی می‌کنند، داشته‌اند» (بلزی ۱۳۷۹ : ۹۴). خلاقیت هنری، ابزارها و امکاناتی را در اختیار هنرمند قرار می‌دهد و

زمینه درک و دریافت خاص و بی‌مرزی را برای وی فراهم می‌آورد. او با این امکانات «به آرزوهای نهانی مردم راه می‌یابد، آنها را می‌شناسد... خواست‌های نهان و آشکار مردمش را با آثار خود نمایندگی می‌کند». (مجبایی ۱۳۶۶: ۱۲)

خلاقیت هنری، دستمایه آفرینش دنیایی انسانی با مشخصه و نشانه‌هایی فراتر و وسیع‌تر از دنیای واقعی، برای هنرمند فراهم می‌آورد. از این رهگذر، راه ورود هنرمند به باطن و نهایی‌ترین لایه‌های ذهن و تفکر انسان‌ها هموار می‌شود. آثار هنری نشان داده‌اند که در ترسیم احوال پنهان و نانموده انسانی، ظرفیت و کارکردی وسیع دارند. از این راه، شناخت ناخودآگاه انسان را از خویش موجب می‌شوند و زمینه‌های درک و دریافتی ژرف را نسبت به هستی و خویشتن در وی فراهم می‌سازند. هنر، موانع ذهن و روح انسان را کنار می‌زند و راه‌هایی انسان را از تنگنای گوناگون هموار می‌کند. بنا به گفته‌ای:

احساسات ما معمولاً مهار شده و سرکوفته‌اند. ما یک اثر هنری را مورد تأمل قرار می‌دهیم و فوراً احساس‌هایی می‌کنیم: و نه تنها‌هایی... بلکه احساس قوت و شدت و تعالی هم می‌کنیم. (رید ۱۳۸۴: ۲۱)

بیشتر انسان‌ها در برابر آثار هنری حالتی پذیرنده دارند و بدون یاری گرفتن از داشته‌ها و سرمایه‌های عقلی خویش آن را می‌پذیرند. آدمی در رویارویی با آثار هنری، ناخواسته ذهن منطق‌گرای خود را کنار می‌نهد. تأثیر آثار هنری، بنا به نظر کانت، «بی‌واسطه و بدون کمک مفهوم‌های عقلی است؛ یعنی ذوق فردی و ذهنی در آن مؤثر است و فاقد علت یا غایت عام است». (هگل ۱۳۶۳: ۱۹)

تأثیر و لذت هنری، بیشتر در حوزه تعقل و تحلیل منطقی قابل ارزیابی نیست. با این همه، عمیق‌تر و ماندگارتر از تأثیر امور عقلی و علمی است؛ هنر می‌تواند بر تفکر و تعقل مخاطبش چیره گردد و عقلانیت او را شکل و ساختاری متناسب با خود ببخشد. انسان‌ها به تدریج، با آثار هنری و با محتوا و ظرایف موجود در آنها انس

یافته و با حال و دنیای آن خو می‌گیرند. در این الفت ویژه، راه نوعی شناخت و آگاهی برای مخاطبان هنر فراهم می‌شود که از راه‌های دیگر امکان‌پذیر نیست. این آگاهی، توأمانی از لذت و شناخت است که ویژه هنر و آثار هنری است. برخی این امر را «ذوق» نامیده‌اند؛ ذوق را هم می‌توان اساس درک و دریافت هنری و هم شناخت حاصل از آن تلقی نمود؛ هر ذوقی، محصول شرایطی است و ترکیبی از گونه‌های مختلف حس، دریافت، تأمل، تفکر و تأثیر به همراه دارد. عوامل گوناگونی در هر دوره بر ذوق انسان‌ها تأثیر می‌نهند. به قول نیما یوشیج «ذوق انسان یک مطابقت با شرایط تاریخی است» (نیما یوشیج ۱۳۶۴ : ۱۱۶). هنرمندان اگرچه خود محصول شرایط تاریخی خویش و عوامل حاکم بر روزگار خویش‌اند، به نوعی آفریننده ذوق مردم خویش نیز هستند. آنها با شکل دادن به عواطف انسان‌ها، آنها را در مسیر احساس و هیجاناتی ویژه قرار می‌دهند و به نوعی، در تعیین تفکر و روحیات جامعه و دوران خویش نقش ایفا می‌کنند.

شاعر، خلاصه انسان

شعر یکی از انواع هنری و از عرصه‌های هنر و ادبیات است که در پرداختن به انسان و ترسیم احوال او، استعداد و توانی درخور توجه از خود نشان داده است. آثار شعری از نظر کارکرد و خصوصیات ویژه‌ای که دارند، مؤثرتر از دیگر گونه‌های هنری توانسته‌اند از انسان و احوال او سخن بگویند. شعر همواره توانسته بدون آنکه در محدوده قوانین و یافته‌های علمی محبوس بماند، خود را با هنرها و علوم گوناگون پیوند دهد و به نوعی آنها را در دایره خود بگنجانند. هر یک از علوم ناگزیر بوده‌اند از منظری خاص و در چارچوب ویژه‌ای انسان را بنگرند، اما شعر محدودیت و تنگناهای علوم دیگر را نداشته است. دانسته‌های علمی چون جامعه‌شناسی،

تاریخ، روان‌شناسی و ... همواره در دایره‌ای محدود و معین جای گرفته و اهل هر یک از این علوم، تنها در چارچوب‌های خود توانسته‌اند انسان را نگریسته و درباره‌ او سخن بگویند، در حالی که شعر در هر زمانی، فراتر از یافته‌های علوم به انسان رو کرده و به نوعی کارکرد و نقش علوم گوناگون را نیز به عهده گرفته است. تحلیل آثار شعری از دیدگاه‌های مختلف و قابل ارزیابی بودن آنها از نظر اجتماعی، فلسفی، روانی و تاریخی، گویای گستردگی دامنه شعر و ارتباط آن با مقوله‌های گوناگون انسانی است. این امر، حکایت از آن دارد که شعر می‌تواند با هر یک از این علوم انسانی نسبت و خویشاوندی یابد و کارکردهای آنها را به عهده پذیرد. آنچه علوم گوناگون توانسته‌اند درباره انسان بگویند، شعر نیز آن را به نوعی بیان داشته؛ افزون بر آن، به بیان اموری از انسان پرداخته که از عهده علوم خارج بوده است.

جامعیت شعر و نامحدود بودن موضوعات و مفاهیم آن، عرصه آن را به امکانی برای ظهور توانمندی‌های گوناگون شاعر بدل نموده است. شاعران توانسته‌اند انسان را به شکلی که می‌خواهند در شعر خویش ظاهر کنند و آن‌گونه که خوشایند خاطرشان بوده، درباره او سخن بگویند، بی‌آنکه مانعی منطقی یا قراردادی در برابر خود ببینند. به همین خاطر، از زمان پیدایش شعر تاکنون، انسان با همه داشته‌های درون و وجوه بیرونی خویش، در ساحت شعر امکان حضور داشته است. همواره، ظرفیت‌های نامکشوف و متنوعی در شعر بوده و هست که به شاعران خلاق امکان بخشیده تا از منظری تازه انسان را بنگرند و زوایایی دیگر از افکار و عواطف و آرمان‌های او را به انسان‌ها نشان دهند. چارچوب‌ها و قوانین شعری، در هیچ زمانی نتوانسته‌اند حدی معین از موضوع و مضمون را برای شعر تعیین کنند؛ قدرت شعر چنان بوده که در هر زمان، قوانین و ضوابط سخت‌گیرانه و محدودکننده را کنار زده و نوآوری‌های خود را بر آن تحمیل نموده است.

شعر دنیایی است گسترده و بی‌مرز که به تعبیر یکی از منتقدان، «نه دست‌ورپذیر است و نه محدود به نمایش موضوع یا مضمونی معین ... می‌تواند از خصوصی‌ترین و جزئی‌ترین مایه، پدیده و اشیا تا مهم‌ترین رویدادهای بشری سخن بگوید» (باباچاهی ۱۳۷۰: ۶۵). یانیس ریتسوس، شاعر یونانی، نیز گفته است:

در شعر ممنوعیت وجود ندارد ... شعر تمامی زندگانی را در بر می‌گیرد، با همه تضادهایش، با همه تناقض‌هایش. (ریتسوس ۱۳۶۹: ۳۷).

بی‌نهایت بودن موضوعات و مضامین شعری که به بی‌کرانگی وسعت شعر انجامیده، شاعران را به راه‌های گوناگونی برده و آنها را در پرداختن به مسائل مختلف انسانی یاری داده است.

سهم شاعران در معرفی انسان و توصیف نهفته‌های روان و درون او سهم کمی نیست. شاعر از احوال و اموری سخن می‌گوید که به شکل دیگر، امکان گفتن آن یا نیست و یا اگر هست، به گونه‌ای که شعر می‌تواند از آن سخن بگوید، در اشکال دیگر میسر نیست. در دنیایی که شاعر می‌آفریند، انسان و زندگانی او، با پدیده‌ها و صفات و احوالی پیوند می‌خورد که در ساحات دیگر ایجاد چنین پیوندی مقدور نمی‌شود. «آنجا که هیچ بیان منطقی، علمی، ... و یا اخلاقی قادر به گفتن نباشد، شعر پا پیش می‌گذارد». (سپانلو ۱۳۶۹: ۲۳). گفته شده است:

شاعر خلاصه انسان است ... آنچه در طول تاریخ قلب انسان را به ضربان آورده ... آنچه سرشت انسانی ... از خود ظاهر ساخته، آنچه در قلب هر انسانی جایگزین شده ... ماده و مصالح کار [شاعر] هستند. (شوپنهاور ۱۳۷۵: ۱۴۱)

هر شاعری، خواسته یا ناخواسته، رسالتی را برای شعر قائل شده و تا جای ممکن، شعر خویش را با آن مطابقت داده است. گونه‌های متنوع و متفاوت شعری؛ هم از نظر محتوا و هم از لحاظ انواع، برآیند تلقی و نگرش شاعران مختلف هستند. شاعران با هر نگرش و تفکری که داشته‌اند، فارغ از انسان نبوده؛ خواسته یا

ناخواسته، دنیای شعر خود را به مجالی برای نمایاندن جلوه و جنبه‌ای از انسان تبدیل ساخته‌اند. نباید تصور کرد تنها شاعران انسان‌اندیش یا انسان‌گرا، به معنای فلسفی آن، از انسان و امور انسانی سخن گفته و به انسان پرداخته‌اند. همه شاعران با هر دستمایه و تفکری که داشته‌اند، ناگزیر از گفت و گو درباره انسان بوده‌اند؛ حتی اگر شعر آنها بار و معنای سیاسی و اجتماعی نداشته و به معنای متعارف، انسانی نبوده یا رسالت انسانی برای خود قائل نبوده باشند، باز هم محتوای کار آنها به طریقی با انسان ارتباط یافته و به صورت آشکار و پنهان از امور انسانی سخن گفته‌اند و در شناساندن انسان به مخاطبان خویش سهمی داشته‌اند. آثار شعری در همه اشکال و انواع خود، گوناگونی عواطف و نیازهای انسانی را تصویر نموده و جلوه‌های مختلفی از انسان و احوال او را نشان داده‌اند. در این راستا، نیازهای گوناگونی از انسان را پاسخ گفته و نقش مهمی در حیات فکری، عاطفی و اجتماعی او ایفا نموده‌اند.

محتوای ذهن و اندیشه هر شاعری، در بردارنده مشخصاتی فردی و در عین حال اجتماعی است. هر شعری که متعلق به شاعری خاص و دورانی ویژه است، در خود نشانه‌هایی پنهان و آشکار از انسان‌های زمان خود و نیز آمال و افکار و عواطف آنها دارد که با آن می‌توان بخش‌هایی از احوال و مسائل انسانی در یک دوره تاریخی و یا تعدادی از انسان‌ها را شناسایی کرد. شعر شاعر در هر حالی، ترسیم و بیان احوال و نیازهای گوناگون انسان‌های عصر او است. بنا به نظر یونگ، شعر قادر است «حاجات روانی قومی [را بیان کند]، اثر شاعر برای وی بیش از سرگذشت و سرنوشتی منحصرأ شخصی است، خواه وی بدان هشیار باشد خواه نه، شاعر مادون اثر خویش است». (یونگ ۱۳۷۲ : ۶۱)

یونگ نوعی ناخودآگاهی را غیر از ناخودآگاهی فردی با عنوان «ناخودآگاهی جمعی» مطرح می‌کند. ناخودآگاهی جمعی، استعدادی گروهی است که بر پایه مشترکات و همسانی ناخودآگاهی‌های فردی پدید می‌آید که «لایه عمیق‌تری از

ناخودآگاه شخصی را در نظر دارد. همه مردم درناخودآگاه [جمعی] شریک هستند» (کی گوردن ۱۳۷۰ : ۲۸). بنا به نظر یونگ، ناخودآگاهی فردی و جمعی هر دو «طالب تجلی بیرونی» (یونگ ۱۳۷۱ : ۱۷) هستند و هر یک به طریقی محتوای خود را عینیت می‌بخشند. تخیل و رویاهای هر انسان که به نوعی بازتاب عواطف و آرزوهای اوست، تجلی ناخودآگاه فردی است و ذهنیات تاریخی، اساطیر، آیین‌های گوناگون انسانی و در نهایت هنر و ادبیات، امکان تجلی مظاهر و محتوای ناخودآگاهی جمعی را فراهم می‌آورد.

شاعران، همان‌گونه که دارای ناخودآگاهی فردی هستند، رشته‌های گوناگونی آنها را با ناخودآگاهی جمعی پیوند می‌زند. در این حیطه، بین عواطف، اندیشه و ذهنیات آنها و مخاطبان‌شان نزدیکی و مشابهت ایجاد می‌شود. روان و ناخودآگاهی جمعی گروه‌های انسانی که متعلق به تبار، فرهنگ و اقلیمی خاص هستند، دایره‌های معینی از شعور، بینش و باور را به وجود می‌آورد. افرادی که تعلق به این گروه‌ها دارند، افزون بر داشتن ویژگی و هویت فردی، آثار، نشانه‌ها و مظاهری از ذهنیت جمعی را به صورت بالقوه در خود گرد آورده‌اند. به همین واسطه، شاعری که عضوی منفرد از یک جامعه، فرهنگ و یا باوری خاص است، توشه‌ای عظیم از باورداشت و سنت و تفکر جمعی را در ذخیره ذهن خویش دارد و بی‌آنکه تعمدی در کار وی باشد، از این توشه و سرمایه‌های آن بهره می‌گیرد. همین امر، تلاش فردی او را که در ظاهر خلق اثری متناسب با روحیات و تجربیات فردی وی است، به کار و فعالیتی جمعی بدل می‌سازد و او ناخواسته به بازگویی احوال و هیجان و تجربیاتی می‌پردازد که زمینه‌های آن از پیش در ذهنیت مخاطبان وجود داشته است. بدین گونه است اثری شعری که متعلق به یک اقلیم یا محدوده فرهنگی خاص است، در آحاد آن فرهنگ تأثیر گذارده و منجر به کنش و تحرکاتی در ذهن آنها می‌گردد.

کسب لذت، آگاهی، احساسِ همدلی و اشتراک با شاعر، نتیجه‌ی این تعامل بوده و از آنجا که این امور مربوط به انسان هستند، در نهایت، شناختی انسانی را در برخواهند داشت.

نتیجه‌گیری

با شعر، عواطف، حساسیت‌ها، آرزوها، ترس‌ها و نهفته‌های ناگفته و نانموده‌ی انسان‌های هر دوره از تاریخ و هر اقلیم خاص بازگو می‌شود، چنانچه آن را «حافظه‌ی یک ملت» (پاز ۱۳۶۹ : ۳۵) دانسته‌اند. شکل‌ها و گونه‌های متنوع شعری، هر یک، باز بیانِ احوال و نیازی از نیازهای انسانی بوده و گونه‌ای معرفت و آگاهی را برای انسان به ارمغان آورده است؛ حماسه، تغزل، عرفان و انواع دیگر شعری، هر کدام، متناسب با کارکرد و فضای خود، احوال و نیازهای خاصی از انسان را ترسیم نموده و بخشی از موجودیت و افکار آدمی را بیان داشته‌اند. دردها، هیجانات و آرزوهای مختلف انسانی در این گونه‌ها به نمایش درآمده‌اند. هیچ نوعی از انواع شعر، خالی از انسان و مسائل انسانی نبوده و خالقان آنها خواسته و ناخواسته، قصد کرده‌اند احوالی از انسان را با کم و کیف متفاوت بنمایانند و از این راه، امکاناتی برای شناخت انسان فراهم آورده‌اند.

کتابنامه

- ادیبی، حسن. ۱۳۵۶. *زمینه‌ی انسان‌شناسی*. چ ۱. تهران: لوح.
- باباچاهی، علی. ۱۳۷۰. «مدرنیسم در شعر یا پیچیدگی مصنوعی». *آدینه*. س ۷. ش ۶۵ و ۶۶.
- بلیزی، کاترین. ۱۳۷۹. *عمل تقاد*. ترجمه: عباس مخبر. چ ۱. تهران: قصه.
- پاز، اوکتاویو. ۱۳۶۹. «مصاحبه با برنده‌ی نوبل ادبی ۱۹۹۰». *دنیای سخن*. س ۳. ش ۳۵.
- تولستوی، لئون. ۱۳۶۴. *هنر چیست*. ترجمه‌ی کاوه دهگان. چ ۷. تهران: امیرکبیر.

- دورانت، ویل. ۱۳۸۳. *لذات فلسفه (پژوهشی در سرگذشت و سرنوشت بشر)*. ترجمه عباس زریاب. چ ۱۶. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ریتسوس، یانیس. ۱۳۶۹. «گفت‌گو با فریدون فریاد». *دنیای سخن*. س ۴. ش ۳۷. رید، هربرت. ۱۳۵۲. *هنر و اجتماع*. ترجمه سروش حبیبی. چ ۱. تهران: امیرکبیر.
- _____ . ۱۳۸۴. *معنی هنر*. ترجمه نجف دریابندری. چ ۹. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- سپانلو، محمدعلی. ۱۳۶۹. *درباره هنر و ادبیات (گفت و شنود)*. به کوشش ناصر حریری. چ ۱. بابل: کتابسرای بابل.
- ستاری، جلال. ۱۳۶۴. *رمز و مثل در روانکاوی (ترجمه و تألیف)*. چ ۱. تهران: توس.
- شاله، فیلیسین. ۱۳۵۷. *شناخت زیبایی*. ترجمه علی‌اکبر بامداد. چ ۴. تهران: طهوری.
- شریعتی، علی. ۱۳۵۸. *انسان و اسلام*. چ ۱. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- شوپنهاور، آرتور. ۱۳۷۵. *هنر و زیبایی‌شناسی*. ترجمه فؤاد روحانی. چ ۱. تهران: زریاب.
- فروم، اریک. ۱۳۶۱. *انسان برای خویشتن*. ترجمه اکبر تبریزی. چ ۲. تهران: کتابخانه بهجت.
- کی گوردن، والتر. ۱۳۷۰. «درآمدی بر نقد کهن الگویی». *ادبستان*. ترجمه جلال سخنور. س ۲. ش ۱۶.
- محیط، احمد. ۱۳۶۹. «خلاقیت هنری - آفرینش زیبایی». *گردون*. س ۱. ش ۲.
- مجاجبی، جواد. ۱۳۶۶. «مطلقاً باید مدرن بود». *دنیای سخن*. س ۲. ش ۱۲.
- نیما یوشیج. ۱۳۶۴. *نامه‌های نیمایوشیج*. به کوشش سیروس طاهباز. چ ۲. تهران: آبی.
- وارگاس یوسا. ماریو. ۱۳۶۷. «حقیقت ادبی و حقیقت تاریخی». *آدینه*. ترجمه سعید فیروزی. س ۳. ش ۲۷.
- ولک، رنه. ۱۳۷۷. *تاریخ نقد جدید (چهار جلدی)*. ترجمه سعید ارباب شیرانی. چ ۲. چ ۱. تهران: نیلوفر.
- هاوزر، آرنولد. ۱۳۶۳. *فلسفه تاریخ هنر*. ترجمه محمدتقی فرامرزی، چ ۱. تهران: نگاه.
- هگل، گئورک ویلهلم فردریش. ۱۳۶۳. *مقدمه‌ای بر زیبایی‌شناسی*. ترجمه محمود عبادیان. چ ۱. تهران: آوازه.

یونگ، کارل گوستاو. ۱۳۷۲. جهان‌نگری. ترجمه جلال ستاری. چ ۱. تهران: توس.
_____ . ۱۳۷۱. خاطرات، رویاها و اندیشه‌ها. ترجمه پروین فرامرزی. تهران:
آستان قدس رضوی.





پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښتی
پرتال جامع علومو انسانی